

## مؤثر اما ناکارآمد؛ درک هزینه‌های مبارزه با تروریسم\*

ترجمه: یاسر اسماعیل زاده امامقلی<sup>۱</sup>

### چکیده

این مقاله به تحلیل سیاست ضد تروریسم (CT) دولت در دو بُعد اثربخشی و کارایی آن می‌پردازد. تمرکز این نوشتار پیرامون این مطلب است که سیاست‌های ضد تروریسم با وجود اثربخشی، اما ناکارآمد بوده است. ضعف‌های عمده فیزیکی و پشتیبانی گروه‌های تروریستی در رابطه با مبارزه آنها با حکومت‌ها و وضعیت‌های متزلزل سازمانی متفاوت، افزایش احتمال برخورداری از یک سیاست ضد تروریسم اثربخش را تقویت می‌کند. به صورت معمول دولت‌ها با صرف هزینه‌های هنگفت، سیاست‌های مبارزه با تروریسم را دنبال می‌کنند؛ که این موضوع به لحاظ هنجاری قدردانی می‌شود. بنابراین دولت‌ها منابعی بیش از میزان قابل توجیه به نسبت تهدیدی که گروه‌های تروریستی دارند، صرف مبارزه با تروریسم می‌کنند. نتیجه مقاله پیش‌رو این می‌باشد که مبارزه با تروریسم می‌بایست در چارچوب اختصاص منابع محدود صورت پذیرد تا بتوان از آن منابع در زمینه‌های مهم دیگر استفاده کرد.

واژگان کلیدی: ضد تروریسم، تروریسم، اثربخشی، کارآمدی.

---

\* Effective but inefficient: understanding the costs of counterterrorism, Critical Studies on Terrorism, 6:3, 447-456, Nov 2013

Arjun Chowdhury & Scott Fitzsimmons

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، عضو باشگاه پژوهشگران و نخبگان، ایران

## مقدمه

مسئله اصلی پیش‌روی دولت‌ها در ارتباط با تروریسم (Abrahms, 2006: 43-49)، مشتمل است بر انتخاب یا ترکیب آنچه اثربخشی و کارایی می‌نامیم (Ibid, 2012: 383). یک سیاست ضد تروریسم **اثربخش** در حداقل‌ترین حالت به خنثی‌سازی «اقدامات جاری» تروریست‌ها و اهدافشان می‌پردازد و در حالت ایده‌آل به از بین بردن ریشه‌های گروه‌های تروریستی که دولت را به چالش می‌کشند، منجر خواهد شد. یعنی در حالت ایده‌آل، سیاست مؤثر باید **کارآمد** باشد.

یک سیاست ضد تروریسم **کارا** به معنی از بین بردن گروه‌های تروریستی با هزینه‌ای معقول و منطقی است؛ بدان معنا که به نسبت تهدید و آسیب از ناحیه گروه‌ها و ظرفیت آنها، تلاش و برنامه‌ریزی راهبردی معقول تدارک دیده شود (BBC, 2009). سیاست‌های ضدتروریسم، به‌روشنی می‌توانند غیر اثربخش و ناکارا باشند؛ در صورتی که دولت‌ها هزینه‌های بسیاری در جهت تلاش برای خنثی نمودن اهداف تروریستی و از بین بردن گروه‌های تروریستی کنند و سرانجام نتوانند مانع رسیدن این گروه‌ها به اهدافشان شوند (Bueno, 2005: 523). این اتفاق می‌تواند زمانی به وقوع بپیوندد که چنانچه گروه‌های تروریستی دارای منابع مهمی باشند، به‌طوری که به‌واسطه مقابله با دولت‌ها خیلی ضعیف نشده باشند. این مقاله بر وضعیتی متفاوت و متداول‌تر متمرکز خواهد بود،

هنگامی که تروریست‌ها بسیار ضعیف‌تر از دولت‌ها در تقابل باشند. در این وضعیت، سیاست ضد تروریسم عموماً اثربخش اما ناکارا است؛ چراکه در این سیاست برخی از اهداف تروریست‌ها متلاشی می‌شود و یا بخشی از گروه‌های تروریستی حذف می‌شوند؛ در مقابل هزینه‌ای بیشتر صرف شده است. هزینه‌ای که می‌توانست صرف زدودن ریشه‌های اصلی تروریسم شود.

در این مقاله به این بحث خواهیم پرداخت که دولت‌ها به صورت معمول در معرفی گروه‌های تروریستی و اقدامات آنها، راه نادرست و تکراری معرفی هردو جنبه اهداف سیاسی گروه‌های تروریستی به همراه شکل‌های تبلیغاتی تعداد زیاد زخمی‌ها و کشته‌ها و ویرانی‌های حاصل از حملات تروریستی را انتخاب کرده‌اند. این مسیر منجر به لقاء وجه هنجاری سیاست‌های ضدتروریسم خواهد شد؛ به طوری که به شدت در خصوص ظرفیت‌های تروریسم و امکان ویرانی‌های بعدی اغراق می‌شود. نتیجه آن صرف هزینه فراوان و غیرمعقول در مبارزه با تروریسم است. نکته-ای که چادحوری<sup>۱</sup> و فیتزیمونس<sup>۲</sup> آنرا «وجه تاریک مناظره هنجاری در باب تروریسم»<sup>۳</sup> عنوان می‌کنند.

این نوع از نمایش و لقاء اهداف، منجر به تدارک بیش از حد دولت‌ها نسبت به حملات تروریستی از طریق واکنش در حالتی بسیار شدیدتر از آنچه قابلیت‌های مادی ناچیز تروریست‌ها برای وارد آوردن خسارات بعدی ایجاب می‌کند، می‌گردد.

<sup>1</sup> Arjun Chowdhury

<sup>2</sup> Scott Fitzsimmons

<sup>3</sup> Dark side of normative argumentation on terrorism



است، تروریست‌ها عمدتاً بازیگرانی ضعیف به لحاظ اندازه و منابعشان هستند.

این حقیقت غیرقابل انکار است که گروه‌های تروریستی تمایل دارند در حملاتشان غیرنظامیان را هدف قرار دهند که حاکی از ضعف عمده آنها است (Kydd & Walter, 2006: 49). این موضوع غالباً توسط خود تروریست‌ها یا هوادارانشان اعتراف می‌شود.

(Hoffman, 2006: 154-155).

دلیل دوم اینکه چرا مبارزه با تروریسم به احتمال زیاد اثربخش خواهد بود، این است که گروه‌های تروریستی با تعادلی واضح میان مشخصات سازمانی که می‌بایست یا موجب افزایش ظرفیت آنها برای انجام حملاتشان شود و یا توانایی‌شان برای تاب آوردن در درازمدت در مقابل تلاش‌های دولتی برای از بین بردن آنها را بیفزاید، روبرو هستند. در واقع، گروه‌های تروریستی که سعی در افزایش ظرفیت برای انجام حملات می‌کنند، مایل به استخدام رقابت محور هستند. ولی با توجه به ساختار سلسله مراتبی و با حفظ دقیق سوابق آنها، این گروه‌ها به احتمال زیاد به واسطه تلاش‌های ضد تروریسم دولت در واکنش به حملات آن گروه، خسارات چشمگیری را متحمل می‌شوند و شاید سریعاً دوباره حذف شوند.

از سوی دیگر، گروه‌های تروریستی که مشخصاتی را اتخاذ می‌کنند، می‌بایست موجب افزایش توانایی یا مقاومتشان در مقابل تلاش‌های ضد تروریسم، در درازمدت شوند، مانند استخدام وفاداری محور، ساختاری شبکه‌ای و بدون حفظ سوابق، بعید است که این گروه‌ها خسارتی آن قدر قابل توجه به دولتی وارد کنند که آن دولت را ترغیب به سازش کند.

هدف از نگارش این مقاله ترکیب تحقیق تجربی با افق‌های تحلیل در خصوص تروریسم است. به‌طور خاص، اطلاعات حاصل از اثر اخیر در خصوص دلیل عدم توفیق عمده گروه‌های تروریستی را با تحقیقی در خصوص نحوه نمایش و واکنش دولت‌ها نسبت به حملات تروریستی ترکیب کردیم. در بیان بحث‌های منطقی و ساختاری، فرضیه‌های تحلیلی مشخصی را در قالب مدلی در سراسر تعامل میان دولت‌ها و گروه‌های تروریستی به شکل دو بُعد ساده مطرح می‌کنیم:

این مقاله شکل خود را با حذف تروریست‌ها و اهدافشان (اثربخشی) و انجام این کار با هزینه‌ای پایین (کارآیی) پیدا می‌کند. نخست، بر اساس این فرضیه‌ها، دلیل احتمالی اثر بخش بودن مبارزه با تروریسم را شرح می‌دهیم. دوم، دلیل واکنش بیش از حد دولت‌ها نسبت به تروریسم که موجب ناکارا شدن مبارزه با تروریسم می‌شود را توضیح می‌دهیم. سوم، پیشنهادهایی در خصوص نحوه مواجهه با این «وجه تاریک مناظره هنجاری» در باب تروریسم، ارائه می‌دهیم. در بخش نهایی به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

## چرا مبارزه با تروریسم به احتمال فراوان اثر بخش است؟

سیاست‌های ضد تروریستی دولت‌ها حداقل به دو دلیل و به احتمال زیاد اثر بخش هستند، هر دوی این دلایل مربوط به ناکارآمدی است که در غالب گروه‌های تروریستی مشاهده می‌شود و نه تلاش‌های خود این دولت‌ها. دلیل اول عبارت است از اینکه، تلاش دولت‌ها معطوف به بازداشتن

مجموعاً تنها به ۷ درصد از ۴۲ هدف سیاسی تعیین شده‌شان دست یابند (Abrahms M, 2006: 42). چندین گروه دیگر نظیر ببرهای تامی،<sup>۱</sup> حزب کارگران کردستان (پ ک ک)<sup>۲</sup> یا جدایی طلبان باس<sup>۳</sup> وجود دارند که در راه دستیابی به اهدافشان ناکام بوده‌اند. گروه القاعده که در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد و تا به حال نیز وجود دارد و از تلاش‌های متعدد چندین دولت برای حذف آن، جان سالم به در برده است. هرچند، علیرغم دستیابی به برخی موفقیت‌های تاکتیکی چشم‌گیر، که مهم‌ترین آنها در خلال حملات تروریستی سال ۲۰۰۱ به پنتاگون و مرکز تجارت جهانی رخ داد، این سازمان نتوانسته است به هیچ‌یک از اهداف تعیین شده‌اش نظیر «قطع روابط آمریکا-اسرائیل» و «رهایی مسلمانان از جنگ‌های صلیبی» نزدیک شود (Abrahms, 2006: 49). مطالعه‌ای توسط دیوید داپوپورت<sup>۴</sup> در دهه ۱۹۹۰ صورت گرفت که بنابر ارزیابی آن ۹۰ درصد گروه‌های تروریستی برای کمتر از یک سال دوام می‌آورند، و در خصوص آن ۱۰ درصد که برای بیش از یک سال به بقای خود ادامه می‌دهند، کمتر از نیمی از آنها برای بیش از یک دهه باقی می‌مانند (Cronin, 2006: 13). این حاکی از آن است که صرف‌نظر از اینکه آیا این گروه‌ها پیشرفتی در اهداف سیاسی‌شان داشته‌اند یا خیر، اکثریت بسیاری از آنها برای

با توجه به این موضوع، تلاش‌ها برای افزایش ظرفیت یک گروه در انجام حملات ممکن است مقاومت آن گروه را دچار خطر بزرگ‌تری کند و بالعکس. بنابراین بعید است گروه‌های تروریستی قدرت کلی‌شان را تا آن حد افزایش دهند که بتوانند دولت‌ها را وادار به سازش در خصوص اهداف سیاسی‌شان در کوتاه‌مدت یا بلندمدت نمایند.

نگارش اخیر در خصوص تروریسم، به‌ویژه متن کیلسولن، کرونین و آبراهامز که بر میزان پایین موفقیت غالب گروه‌های تروریستی تأکید دارد، تقابلی نیرومند با اثر اخیر کید و والتر و پاپ در میان سایرین ارائه می‌کند، که حاکی از دستیابی منظم گروه‌های تروریستی با سابقه، به اهدافشان است (Kydd and Walter 2006; Pape 2005; Cronin 2006; Kilcullen 2009; Abrahms 2012). توافق حاضر از این قرار است که اگرچه برخی گروه‌ها موفقیت‌های تاکتیکی روشنی را در راستای اهدافشان و به واسطه تحمیل خسارات در خصوص دارایی‌ها و مجروحین به دست آورده‌اند، گروه‌های اندکی توانسته‌اند هم برای دوره زمانی طولانی مقاومت کنند و هم به تمامی اهداف سیاسی تعیین شده‌شان دست یابند.

آبراهامز با تحلیل ۲۸ گروه تروریستی که به‌خوبی استقرار یافته‌اند، دریافت که به‌عنوان مثال، این گروه‌ها توانسته‌اند

<sup>۱</sup> ببرهای آزادی‌خواه تامیل ایلم، معروف به ببرهای تامیل، یک گروه نظامی جدایی طلب در سریلانکا است.

<sup>۲</sup> نام گروهی چیگرا و مسلح در کردستان ترکیه (باکور) است که از سال ۱۹۸۴ به عنوان سازمانی چریکی شناخته شده که به صورت مسلحانه علیه دولت ترکیه برای خودمختاری کردستان و حقوق فرهنگی و سیاسی کردها در ترکیه مبارزه می‌کند.

<sup>۳</sup> سازمان جدایی طلب منطقه باسک اسپانیا موسوم به اتا (ETA) در سال ۱۹۵۹ تأسیس شد و از یک گروه مجری فعالیت‌های فرهنگی به یک گروه نظامی و خواستار استقلال منطقه باسک تبدیل شد اتا مخفف اسم یک گروه مارکسیستی مسلح باسکی است که هدف آن، جدایی منطقه باسک از اسپانیا و فرانسه و تأسیس یک کشور مستقل در تمام مناطق باسک از جمله استان‌نوارا اسپانیا است.

<sup>۴</sup> David Rapoport



وفاداری آنها تعادل برقرار کند. گروه‌های تروریستی همچنین می‌بایست با چالش «اتخاذ ساختار سازمانی بهینه» مقابله کنند. یک ساختار سلسله مراتبی می‌بایست موجب افزایش توانایی گروه در دستیابی به اهداف سیاسی‌اش شود چراکه این ساختار موجب تسهیل هماهنگی منابع محدود می‌شود و تکرار تلاش‌ها و سایر اشکال زائد را کاهش می‌دهد. هرچند به‌طور همزمان، طبیعت متمرکز سازمانهای سلسله مراتبی، آنها را در مقابل تحمل خسارات فاجعه‌آمیز در شرایطی که رهبران ارشد آنها کشته یا دستگیر شوند، آسیب‌پذیر می‌کند، چراکه این امر باقی سازمان را دچار اغتشاش خواهد کرد. این موضوع علی‌الخصوص در مورد گروه‌های تروریستی که مرگ یا دستگیری یک رهبر غالباً منجر به مرگ سازمان می‌شود، مصداق دارد (Cronin, 2006: 18-22).

در مقابل یک ساختار شبکه غیر متمرکز، می‌بایست توانایی گروه را در جهت تلاش‌های مقاومتی در مقابل یک دولت برای حذف آن افزایش داد؛ چراکه از دست دادن یک یا شماری از اعضاء سلول‌های مستقل گروه نباید مانع سایر اعضاء سلول‌ها از ادامه کارشان شود (Sageman, 2004). هرچند یک ایراد مهم برای یک ساختار شبکه‌ای عبارت است از، داشتن چنین ساختاری که می‌تواند موجب دشوارتر شدن هماهنگی اعمال گروه و اختصاص کارآمد منابع محدود در تمام سازمان شود؛ چراکه هر عضو سلول به نسبت واحدهایی که گروهی با ساختار سلسله مراتبی تشکیل می‌دهند، تحت کنترل کمتری قرار دارد.

یک شبکه همچنین زوائدی را نیز ایجاد می‌کند، چراکه تمامی اعضاء می‌بایست منابعی را صرف حفظ تمامی آن

مدت زیادی دوام نیاورده‌اند تا بتوانند از نتایج کارشان بهره‌مند گردند. میزان پایین بقای گروه‌های تروریستی تا حدی از عملکرد سه مسئله سازمانی بغرنج ناشی می‌شود: تعادل میان کارایی و وفاداری در گرفتن نیرو، تعادل میان ساختارهای سلسله مراتبی یا ساختارهای شبکه‌ای و تعادل میان حفظ سوابق و عملکرد مخفی. در حالت ایده‌آل، یک گروه تروریستی قادر خواهد بود با جذب کارکنانی که هم وفادار هستند و هم کارا، خود را تجهیز کند. به عبارت دیگر، کارکنانی که بخواهند و بتوانند مأموریت‌های خطرناک و دشوار را انجام دهند، اعمالی نظیر طراحی و کارگذاری ابزار انفجاری از پیش تعیین نشده در اماکنی که قصد دارند خسارات و مصدومان چشمگیری را ایجاد کنند.

درواقع، کتابچه راهنمای آموزشی گروه القاعده راهنمایی‌هایی در خصوص داشتن صفاتی برای ایجاد پوشش ارائه می‌کند، صفاتی چون صبر، صداقت و توانایی در پنهان کردن خود (Bueno de Mesquita, 2005: 523). اعضای کارآمد اما بی‌وفا ممکن است قابلیت انجام حملات موفقیت‌آمیز را داشته باشند، اما همچنین احتمال خیانت به سایر اعضای گروه در صورت کسب منافع شخصی، در میان این افراد وجود دارد. از سوی دیگر اعضای ناکارآمد اما وفادار، شاید نتوانند دائماً حملات موفقیت‌آمیزی را انجام دهند، اما در صورت دستگیری یا تحت فشار قرار گرفتن توسط یک نیروی امنیتی دولتی، عامدانه در خصوص منافع گروهشان سازش نمی‌کنند. مگر اینکه یک گروه تروریستی دارای گزینه‌های بسیاری برای به خدمت گرفتن نیرو باشد و بتواند از آن بین بهترین را انتخاب کند. در این شرایط این گروه مجبور خواهد بود میان کارآمدی و

در قابلیت بقای گروه خواهد شد. بنابراین، اغلب گروه‌هایی که بقای درازمدت خود را اولویت‌بندی می‌کنند، از طریق به خدمت گرفتن افراد وفادار، اتخاذ یک ساختار شبکه‌ای و اجتناب از حفظ سوابق، احتمالاً دست به مبارزه‌ای اثربخش که منجر به پیشرفت چشمگیر در جهت اهداف سیاسی گروه شود، نمی‌زنند. همچنین، اغلب گروه‌هایی که ظرفیتشان برای انجام حملات را اولویت‌بندی می‌کنند، به واسطه به خدمت گرفتن افراد کارآمد، اتخاذ یک ساختار سلسله‌مراتبی و حفظ سوابق، ممکن است پیشرفت‌هایی در جهت دستیابی به اهداف سیاسی‌شان داشته باشند؛ اما موجب افزایش خطر از بین رفتن نسبتاً سریع آنها توسط دولتی که مورد هدف گروه است، می‌گردد.

### چرا مبارزه با تروریسم معمولاً ناکارآمد است؟

با توجه به ضعف کلی اغلب گروه‌های تروریستی و مشکلات بغرنج سازمانی که این گروه‌ها در راستای تلاش خود برای غلبه بر این ضعف با آن مواجه هستند، چرا دولت‌ها با راه انداختن مبارزات ضد تروریستی ناکارآمد، طولانی و هزینه‌بر غالباً در مقابل حملات تروریستی واکنش بیش از حد نشان می‌دهند؟ به مانند سایر مقاله‌ها در این قسمت خاص، بر این باوریم که این واکنش بیش از حد ریشه در این حقیقت دارد که دولت‌ها تروریسم را با توجه به شرایط هنجاری نشان می‌دهند و نه شرایط استراتژیک.

در این پژوهش بر جنبه خاصی از این بینش هنجاری در خصوص تروریسم تأکید خواهیم کرد. به عبارت دیگر بازیگران دولتی غالباً اهداف سیاسی را که انگیزه‌بخش یک حمله تروریستی است با تاکتیک‌های خشن تروریست‌ها

قابلیت‌هایی نماید که ممکن است برای عملکرد مستقل از باقی اعضای گروه نیازمند آن باشد. با فرض اینکه منابع محدود باشند، این مسائل می‌توانند موجب تضعیف توانایی یک گروه شبکه‌ای در انجام موفقیت‌آمیز حملات شود.

سرانجام اینکه گروه‌های تروریستی همچنین می‌بایست در هنگام تصمیم‌گیری در خصوص اینکه آیا سوابق دقیق را حفظ نمایند یا خیر، با تعادل با موضوع مواجه شوند

(Shapiro & Siegel, 2012: 39-78). حفظ سوابق

دقیق از اعضای یک گروه، ساختار سازمان یافته، رویه‌های آموزشی و عملیات‌های گذشته و آتی می‌تواند به یک گروه در آموزش و تعلیم اعضای جدید کمک کند و باعث می‌شود اختصاص مأموریت‌ها و منابع محدود به صورت کارآمدتری انجام شود و گروه را برای حملات آینده آماده سازد.

بنابراین حفظ سوابق دقیق می‌بایست موجب افزایش توانایی یک گروه در انجام حملات شود. هرچند، اگر سوابق یک گروه به دست یک دولت بیفتد، می‌تواند منجر به لو رفتن اعضای گروه شود و به ردیابی و دستگیری یا از بین بردن آنها توسط دولت کمک کند. بنابراین حفظ سوابق دقیق، باعث می‌شوند گروه آسیب‌پذیرتر شود و شانس گروه برای بقای طولانی مدت را تضعیف می‌کند.

البته، گروه‌های تروریستی می‌توانند برای رسیدن به تعادل میان اتخاذ مشخصاتی که می‌بایست موجب افزایش توانایی گروه در انجام حملات و در نتیجه دستیابی به اهداف گروه شود، تلاش کنند و از سوی دیگر، مشخصات نیز می‌بایست موجب افزایش توانایی گروه برای بقای طولانی مدت شود. هرچند، هر تلاشی در راستای ایجاد تعادل همیشه باعث تنزل در ظرفیت گروه برای انجام حملات و هم تا حدی



مقابل اعلام کرد که به عقیده او حملات خشونت‌آمیز القاعده بر ضد اهداف آمریکایی ثابت کرده‌اند که این گروه به دنبال نابودی سیستم سیاسی آمریکا و شیوه زندگی در این کشور است. به عنوان مثال، در ۲۰ سپتامبر سال ۲۰۰۱، بوش در جلسه مشترکی با کنگره این کشور گفت: آمریکایی‌ها می‌پرسند «چرا آنها از ما متنفرند؟» آنها از آنچه ما در اینجا می‌بینیم در این اتاق متنفرند، دولتی که به صورت دموکراتیک انتخاب شده است. رهبران آنها خود، منتصب هستند. آنها از آزادی‌های ما متنفرند. آزادی ما در دین، آزادی ما در بیان، آزادی ما در رأی دادن و گردهم آمدن و مخالفت با یکدیگر... این تروریست‌ها می‌کشند نه صرفاً برای اینکه به زندگی‌ها پایان دهند، بلکه برای ایجاد اختلال و پایان بخشیدن به یک روش زندگی (Bush, 2001).

در طول سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۲۰۰۱، بوش به شکل مشابهی اهداف سیاسی که انگیزه‌بخش حملات القاعده بوده است را با خسارات و زیان‌های فیزیکی کوتاه‌مدت وارده در طول آن حملات تلفیق کرد و ابراز داشت "اعضای القاعده از سیاست‌های ما متنفر نیستند، بلکه از وجود ما متنفرند" (Bush, 2001).

بیانات رئیس‌جمهور سریلانکا ماهیندا راجاپاکسا<sup>۱</sup> در خصوص حملات گروه ببران تامیل، در طول دهه نخست قرن بیست و یکم نشان از یک بی‌توجهی مشابه نسبت به اهداف سیاسی آن گروه حکایت دارد. در واقع، راجاپاکسا

تلفیق می‌کنند. در نتیجه، دولت‌ها غالباً و به غلط، اهداف گروه‌های تروریستی را که در تقابل با آنها هستند در قالب شرایط هنجاری نشان می‌دهند که این موضوع به شدت باعث اغراق در پتانسیل گروه برای تحمیل خسارات بعدی و نیز بزرگ پنداری سطح تهدید کلی گروه می‌گردد.

به‌عنوان نمونه، دولتی که ده‌ها، صدها و یا هزاران غیرنظامی را در حملات تروریستی از دست داده است، غالباً هدف اولیه آن گروه‌ها از انجام این حملات را صرفاً کشتار وسیع تعدادی از شهروندان کشور و نابودی جامعه معرفی می‌کند، حال آنکه در واقع این گروه‌ها تنها خواستار تغییر برخی از سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور هستند. همانطور که آبراهامز می‌گوید: "کشورهای هدف حملات تروریستی تمایل دارند که از طبیعت تند تاکتیک‌های این گروه‌ها اینگونه استنباط کنند که مرتکبین آن حملات به‌روشنی مقاصد سیاسی تندروپانه‌شان را پنهان می‌کنند" (Abrahms, 2012: 383).

این تلفیق اهداف با ابزار، کشورها را بر آن می‌دارد تا به شکلی بسیار قدرتمندانه‌تر از آنچه قابلیت‌های مادی و ناچیز این گروه‌ها برای وارد آوردن خسارات بعدی ایجاب می‌کند، واکنش نشان دهند. در نتیجه حملات القاعده بر ضد ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که منتج به مرگ حدود ۳۰۰۰ نفر در خاک آمریکا شد، جرج دبلیو بوش اهداف سیاسی تعیین شده القاعده را نادیده گرفت، اهدافی نظیر خروج نیروهای نظامی ایالات متحده از عربستان سعودی و پایان بخشیدن به حمایت ایالات متحده از اسرائیل و در

<sup>1</sup> Mahinda Rajapaksa

متلاشی شده بودند و انسجام خود را به عنوان یک جنبش سیاسی از دست داده بودند (Ibid: 141).

این نمایش‌ها نه تنها تفاوت‌های میان ابزار و اهداف را از میان برداشتند، بلکه حتی هواداران غیرخشن اهداف تروریست‌ها را هم از دریچه‌ای مشابه معرفی کرد. کشورهایی که اهداف سیاسی که انگیزه‌بخش مبارزات تروریستی هستند را با مجروحین و سایر خسارات فیزیکی کوتاه‌مدت تلفیق می‌کنند، خساراتی که در طول مبارزه و در واکنش به حمله، به شکلی بسیار شدیدتر از آنچه توانایی‌های ناچیز تروریست‌ها در ایجاد خسارات بعدی ایجاد می‌کند، پاسخ داده می‌شوند.

به‌عنوان نمونه، ائتلاف نظامی تحت رهبری آمریکا که جنگ در افغانستان را یک ماه پس از حملات القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز کرد، بیش از ۱۰۰ هزار نیرو را وارد میدان کرد تا در مقابل نیروهای القاعده که شامل تنها چند صد جنگجو از مراکز آموزشی‌شان در افغانستان بودند، صف آرایی کنند، بسیاری از رهبران این گروه کشته یا دستگیر شدند، حامی اصلی این گروه یعنی طالبان در سال ۲۰۰۱ از قدرت برکنار شد، و دولت جدید افغانستان منصوب و حمایت شد تا از تشکیل دوباره کمپ‌های آموزشی القاعده در این کشور جلوگیری کند. این جنگ در سال ۲۰۱۳ وارد سال دوازدهم خود شد. فاز نهایی و بسیار نابودکننده جنگ الاعلام<sup>۴</sup> چهارم، که توسط دولت سریلانکا در ژانویه ۲۰۰۸

خواسته‌های این گروه مبنی بر اعطای استقلال دولت به مناطق تحت کنترل تامیل در کشور را بی اهمیت جلوه داد. در مقابل او اعلام کرد که «LTTE خواستار نابودی شیوه زندگی دموکراتیک (سریلانکا) است»، و استفاده این گروه از خشونت‌های تروریستی را با عنوان تهدید «شیطان» نسبت به «ساختار جامعه متمدن» توصیف کرد (Senadhira, 2005). می‌توان این مثال‌های بازیگران دولتی را که تهدید گروه‌های تروریستی را قالب شرایط وجودی (اگرستانسیال) ارائه می‌کنند را در ترکیه و هندوستان به ترتیب در مقابل پ.ک.ک و گروه‌های سیک<sup>۱</sup> نیز یافت که به‌عنوان تهدیداتی علیه «دولت واحد» و «وحدت و یکپارچگی ملت» معرفی شده‌اند (Chowdhury, A., and R. Krebs, 2010: 125-150).

گروه پ.ک.ک در ابتدا یک جنبش مارکسیست شهری با حمایت مختصر در بخش روستایی جنوب شرق ترکیه بود، اما رهبران ترکیه ندرتاً تفاوتی میان پ.ک.ک و سایر نمایندگان کرد قائل بودند. به‌طور مشابه نخست‌وزیر هندوستان راجیو گاندی<sup>۲</sup> خواسته سیک‌ها را به خودمختاری بزرگ‌تر تعبیر کرد و قطعنامه آناندپور ساحیب<sup>۳</sup> را در سال ۱۹۷۳ اعلام کرد، با خواسته حزب مسلمان برای داشتن کشور جداگانه پاکستان در سال ۱۹۴۰، ویژگی‌های گروه‌های نظامی سیک نادیده گرفته شد که تا آن موقع

<sup>1</sup> Sikh

<sup>2</sup> Rajiv Gandhi

<sup>3</sup> Anandpur Sahib

<sup>4</sup> Eelam





سلاح‌های لازم برای جنگ، برای نابودی و شکست شبکه ترور جهانی بسیج خواهیم کرد. آمریکایی‌ها نباید انتظار یک جنگ را داشته باشند، بلکه منتظر نبردی طولانی و بی‌شبهت با تمام جنگ‌هایی که تا به حال دیده‌ایم، باشند" (Bush, 2001).

با تأکید بر وسعت شکست قاطعانه ببرهای تامیل در مقابل دولت سریلانکا در می ۲۰۰۹، رئیس‌جمهور راجاپاکسا درحالتی مشابه اعلام کرد که نیروهای مسلح او به دنبال «آزادی تمام کشور از چنگال تروریسم» بودند و با شکست «یکی از شنیع‌ترین گروه‌های تروریستی در جهان» به این هدف دست یافتند (BBC, 2009). مبارزه با تروریسم، هنگامی که در چارچوب شرایط **هنجاری** قرار می‌گیرد، به سمت **اثربخشی و اما ناکارآمدی** گرایش دارد. در تمامی این پرونده‌ها، دولت‌ها در نهایت اهداف سیاسی گروه‌ها را انکار کردند، اما با هزینه‌هایی به مراتب بالاتر از آنچه قدرت فیزیکی این گروه‌ها ایجاب می‌کرد. به‌طور حتم در پرونده کردها و جنگ ایالات متحده بر ضد ترور، شواهد حاکی از آن است که استراتژی‌های ناکارآمد موجب افزایش جذب نیرو در میان تروریست‌ها و احتمالاً افزایش هزینه‌های آینده و اجرای سیاست ضد تروریستی تا حدی ناکارآمدتر شده است. سوابق گذشته نشان می‌دهد که دو توضیح در خصوص دلیل اغراق رهبران در مورد تهدید تروریسم وجود دارد: کسب منافع خصوصی از صرف هزینه‌ها توسط دولت در مبارزات ضد تروریسم (Mueller, 2006: 2) و اینکه دولت‌ها از نمایش آشکار نیروها بیشتر برای آرام کردن مخاطبین داخلی استفاده می‌کنند به جای آنکه اقدامات

به وقوع پیوست، پس از یک بمب‌گذاری توسط ببرهای تامیل صورت گرفت که به کشته شدن ۵ نفر و زخمی شدن ۲۸ نفر در کلمبو در ۲ ژانویه انجامید، به همین ترتیب، ۱۵۰ هزار سرباز سریلانکایی نیروی بسیار کوچک‌تر ببرا را که متشکل از ۱۸ هزار جنگجو بودند را از بین بردند، بسیاری از رهبران گروه کشته یا دستگیر شدند و هزاران حامی غیر نظامی آنها کشته، زخمی یا آواره شدند (Buerk, 2008). به‌طور مشابه، هم هندوستان و هم ترکیه به مبارزات ضد تروریستی به‌شدت نظامی علیه شبه نظامیان سیک و پک‌ک متوسل شدند.

علیرغم قابلیت‌های نظامی به نسبت محدود گروه‌های تروریستی درگیر، رهبران این کشورها این مبارزات را به‌عنوان ستیزهای نمادین و حیاتی معرفی کردند. جنگ‌های بقای ملت که تلاش نظامی سنگین را ایجاب می‌کرد. استفاده از نیروی نظامی در یک خلاء نمایشی اتفاق نیفتاد؛ رهبران، نیروی فیزیکی مورد نیاز و نه قابلیت‌های مادی آنها، برای شکست آن گروه تروریستی مرتبط با تهدید نمادینشان را تصدیق کردند. بوش درست پیش از آغاز جنگ در افغانستان در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱، اعتقاد خود را صراحتاً بیان کرد؛ اینکه القاعده و گروه‌های تروریستی مشابه تهدیدی وجودی برای کشورهای غربی محسوب می‌شوند و همچنین این تهدید می‌بایست با قدرت دولت ایالات متحده و نیروهای مسلح پاسخ داده شود:

"ما جنس آنها را از قبل می‌شناسیم. آنها حاصل تمام آن ایدئولوژی‌های مرگبار قرن بیستم هستند. ما تمام منابع تحت امرمان را، تمام ابزار دیپلماسی، تمام ابزار اطلاعاتی، تمام ابزار مربوط به اجرای قانون، تمام نفوذ مالی و تمام

هرچند دولت‌ها با تمرکز بر اهداف سمبلیک و بسیار جاه‌طلبانه گروه‌های تروریستی، در درک اهداف آنها دچار تصورات اشتباهی می‌شوند، تصوراتی مانند نابودی جامعه.

دولت‌ها به جای آنکه بر مبنای ظرفیت فیزیکی محدود گروه برای وارد آوردن خسارات بعدی واکنش خود را طراحی کنند، بر مبنای این نمایش‌ها نسبت به حملات تروریستی عکس‌العمل نشان می‌دهند. بنابراین، دولت‌ها احتمالاً منابعی بیشتر از میزان لازم را صرف مقابله با این چالش می‌کنند. زمانی که این اتفاق می‌افتد، تلاش‌های ضد تروریستی ناکارآمد می‌شوند. به منظور کاهش احتمال واکنش بیش از حد دولت‌ها نسبت به حملات تروریستی، مبارزه با تروریسم می‌بایست در چارچوب اختصاص منابع محدودی که دارای استفاده‌های ماندگار دیگری نیز هست، قرار گیرد. به عبارت دیگر، مبارزه با تروریسم می‌بایست در چارچوب واکنش به یک سیاست معمولی قرار گیرد که برای انکار اهداف سیاسی بیان شده توسط گروه‌های تروریستی خاص طراحی شده است.

دو روش دیگر نیز برای چارچوب بندی مبارزه با تروریسم وجود دارد. روش غالب در واقع رقابتی سمبلیک میان دولت‌ها و گروه‌های تروریستی که منجر می‌شود دولت‌ها به دنبال واکنش‌های ناکارآمد در مقابل حملات تروریستی باشند. این چارچوب می‌بایست مورد بحث قرار گیرد. مولریک روش دیگر چارچوب بندی مبارزه با تروریسم را پیشنهاد می‌کند که دارای شباهت‌هایی با دیدگاه پیشنهادی ما است (Mueller, 2005: 487-505).

حملات تروریستی بسیار نادر هستند، اما اگر این آمار در کنار آمار متداول تر مرگ و میر نظیر سوانح رانندگی قرار گیرد، می‌بینیم که مبارزه با تروریسم میزان وسیع و غیر

کمتر نمایشی اما اثربخش تر را انجام دهند (Bueno de Mesquita, 2007: 9-36).

این توضیحات موجب می‌شوند این سؤال به ذهن برسد که: چطور دولت‌ها می‌توانند به شکلی سیستماتیک نسبت به تحریکات تروریستی واکنش بیش از حد نشان دهند بدون آنکه از عواقب مهیب آن در امان باشند؟ نویسندگان بر این عقیده است که این موضوع دقیقاً منبعت از ضعف تروریست‌ها است که به دولت‌ها اجازه می‌دهند تا به واسطه سطحی از تلاش غیرضروری اهداف سیاسی آنها را انکار کنند و فرصتی را برای سودجویی خصوصی و یا خودنمایی سیاسی ایجاد کنند. به عبارت دیگر، مبارزه با تروریسم می‌تواند ناکارآمد باشد دقیقاً به این دلیل که احتمالاً اثربخش خواهد بود.

### مفاهیم سیاست

گفته شد که تروریست‌ها با موانع مهمی مواجه می‌شوند که دستیابی به اهدافشان را تقریباً غیرممکن می‌کند و اینکه با وجود این محدودیت‌ها، دولت‌ها غالباً و به غلط، این اهداف گروه‌های تروریستی را معرفی می‌کنند و به شکلی سمبلیک با آنها مقابله می‌کنند که این موضوع موجب می‌شود که در پتانسیل آن گروه تروریستی برای وارد آوردن خسارات بعدی اغراق شود. این موضوع، به نوبه خود، برای دولت‌ها ایجاد انگیزه می‌کند که با واکنشی به مراتب شدیدتر از آنچه قابلیت‌های فیزیکی و ناچیز آنها برای وارد آوردن خسارات بعدی ایجاب می‌کند، به طور ناکارآمدی نسبت به این حملات تروریستی «واکنش بیش از حد» نشان دهند. به عبارت دیگر، به علت ضعف فیزیکی گروه‌های تروریستی، مبارزه با تروریسم احتمالاً اثربخش خواهد بود.



تروریستی متمرکز باشد. داستان پیرامون تروریسم می‌بایست به تخصیص منابع مربوط باشد، که شامل امکان انتخاب می‌شود. که به معنای شناسایی تخصیص منابع در حوزه تروریسم بعنوان یک مسئله توزیعی است و نه مسئله‌ای تکنوکراتیک یا هنجاری.

چه مقدار پول صرف سیاست مبارزه با تروریسم می‌شود و آیا مصارف دیگری برای این پول وجود دارد؟ این موضع توأم با لفاظی در اینجا به این شکل خواهد بود: «این منابع محدود هستند و اهداف دیگری وجود دارد که می‌توان این منابع را در آن مسیر مصرف کرد.» معمولاً دولت‌ها به سرکوب اختلافات پیرامون عدم تخصیص چنین منابعی از طریق افزایش سهم کلی می‌پردازند، که به شکل اثربخشی موجب بروز شکایات می‌گردد. به‌عنوان مثال به این سناریو توجه کنید: مقامات فدرال ایالات متحده تمام بودجه ضدتروریستی خود را صرف امنیت شهرهای اصلی می‌کنند، چراکه این شهرها بیشتر در معرض خطر قرار دارند.

نمایندگان مناطق روستایی شکایت دارند که با بهبود آشکار آمادگی شهر نیویورک، تروریست‌ها حالا می‌دانند که مناطقی در آلاباما آسیب‌پذیر هستند. از آنجا که اصرار بر وجود خطر دشوار است، در بهترین حالت، دولت فدرال به‌واسطه تخصیص بودجه برای حمایت از باغ وحش حیوانات در آلاباما به جبران این موضوع پرداخته است

(BUSH, 2001). این سهم بر اساس این منطق افزایش می‌یابد که حفاظت از یک مکان قطعاً موجب تأکید بر آسیب‌پذیری اماکن دیگر است. با توجه به مشوق‌های سیاستمداران برای هدایت بودجه به مناطق داخلی کشور، می‌توان گفت جدال بر سر تخصیص هزینه‌های مبارزه با

قابل قیاسی از منابع را به خود اختصاص می‌دهد. با توجه به ریسک پایین حملات تروریستی، مولر می‌افزاید که حمایت از سیاست‌های ضدتروریستی پرهزینه می‌بایست کاهش یابد. در حالیکه تأکید وی بر ندرت حملات تروریستی درست است، رهبران احتمالاً به روش‌هایی که انتظار دارند بر مردمشان تأثیر کند، تروریسم را نمایش می‌دهند و ثبات نمایش هنجاری نشان می‌دهد که آنها در حداقل‌ترین حالت هم اعتراضی به این موضوع نمی‌کنند. جایگزینی که برای این موضوع وجود دارد ممکن است مربوط به طرح سؤالی در مورد خود خطر باشد: یک جامعه به چه میزان می‌خواهد خطر کند؟ ممکن است مردم به تنهایی اینگونه پاسخ دهند: «ما به‌طور کل هیچ ریسکی را نمی‌پذیریم.» اما سپس سؤال بعدی مطرح می‌شود، به این ترتیب که یک جامعه چه میزان ریسک را برای متعادل کردن سایر امور خواهد پذیرفت؟

در این روش، انتخاب میان دو گزینه «حمله تروریستی» یا «عدم حمله تروریستی» نیست، بلکه انتخابی پیچیده‌تر و واقع‌بینانه‌تر مطرح است، میان «داشتن جاده‌ای بهتر به همراه احتمال (اندک) حمله تروریستی» یا «داشتن همان جاده‌های سابق به همراه احتمال کمتر حمله تروریستی.» رهبران دموکراتیک این سؤال را به این شکل مطرح نمی‌کنند، چراکه آنها در هراسند که هر حمله تروریستی موجب آسیب‌پذیری آنها در مقابل انتقادات شود (Buerk, 2008).

این موضوع به این طرح ما می‌انجامد: مباحثات سیاسی در خصوص سیاست ضد تروریسم می‌بایست بر هزینه‌های بالای ناشی از واکنش بیش از حد نسبت به حملات

است، یا حداقل به‌طور نسبی به صرفه است (Cronin, 2006). تنها زمانی این باور مورد چالش قرار می‌گیرد که غیرنظامیان سیاست مبارزه با تروریسم را شک‌برانگیز بنگرند.

### نتیجه‌گیری

نشان دادیم که مبارزه با تروریسم می‌تواند بصورت ناکارآمد و بدون آنکه بی‌جهت دولت را دچار زحمت سازد انجام شود. سیاست مبارزه با تروریسم به‌طور کلی اثربخش اما ناکارآمد است. این دو منبع از این سیاست، سطح پایینی از تهدید ضعیف فیزیکی گروه‌های تروریستی هستند و این حقیقت که دولت‌ها بر حسب عادت تهدید تروریستی را در چارچوب شرایط هنجاری طبقه‌بندی می‌کنند، موجب نادیده گرفتن اهداف سیاسی و ظرفیت فیزیکی گروه‌های تروریستی می‌گردد. در نتیجه واکنش بیش از حد دولت‌ها نسبت به حملات تروریستی را به‌دنبال دارد؛ از طریق انجام واکنشی به مراتب شدیدتر از آنچه قابلیت‌های فیزیکی و ناچیز این گروه‌ها برای وارد آوردن خسارات بعدی ایجاب می‌کند. در نگاهی خوشبینانه، این حقیقت که تروریسم یک تهدید راهبردی وجودی را ایجاد نمی‌کند، فرصتی فراهم می‌شود برای اصلاح نمایش گروه‌های تروریستی. در واقع، با توجه به ضعف فیزیکی گروه‌های تروریستی و ناتوانی آنها در وارد آوردن خسارات چشمگیر به دولت‌هایی که مورد هدف قرار می‌دهند، می‌توان مباحثات سیاسی را از مسیر نگرانی‌های حول اختصاص بیشترین تلاش‌های ممکن در جهت منازعات سمبلیک برای بقای ملی و نگرانی‌های حول توزیع منطقی منابع محدود، خارج کرد.

تروریسم موجب تضمین تشویق هزینه‌های بیشتر مبارزه با تروریسم می‌شود. به عنوان مثال همیشه برخی فرودگاه‌های استانی وجود دارند که نیازمند اسکنرهای ایکس-ری هستند. بنابراین دلیلی وجود دارد برای اظهار درخواست یک سیاست شفاف. مثلاً شاخص‌گذاری افزایش بودجه مبارزه با تروریسم با برخی مقیاس‌های تورم، که به دنبال محدود کردن میزان بودجه کلی مبارزه با تروریسم است. با توجه به درخواست‌های فزاینده برای ریاضت اقتصادی، ممکن است بررسی بیشتر نتیجه بخش باشد.

یک سیاست مبارزه با تروریسم معقول نباید نتیجه ناخواسته یک طرح ریاضت اقتصادی کلی باشد، چراکه این موضوع فی‌نفسه یک هدف سیاسی مهم به شمار می‌رود.

همچنین یک اعتراض اخلاقی در خصوص تقابل سیاست مبارزه با تروریسم بر اساس هزینه وجود دارد: «چرا بر تهدیدی که سیاست مبارزه با تروریسم متوجه آزادی‌های مدنی و حقوق بشر می‌کند، تأکید نکنیم؟» ما این تهدید را به حداقل نخواهیم رساند، اما نشان خواهیم داد که این انتقاد به دو دلیل اثری نخواهد داشت. نخست، تا جایی که سیاست مبارزه با تروریسم در برخی گروه‌های دیگر مورد هدف قرار گیرد، غیرنظامیان به ندرت شاهد تهدید بی‌جهت آزادی‌های مدنی‌شان خواهند بود (Chowdhury, 2010).

منطق این موضع‌گیری این است که «من درگیر تروریسم نیستم، پس بعید است که در خطری گرفتار آییم.» دوم، حتی هنگامی که یک هزینه مشترک در مورد سیاست ضدتروریسم به لحاظ مثلاً انتظار طولانی‌تر در کنترل امنیتی فرودگاهی وجود دارد، به نظر می‌رسد افراد غیرنظامی غالباً باور می‌کنند که این هزینه‌ها با هم برابر



۲- تروریست‌ها استاندارد متفاوتی برای اثربخشی دارند؛ آنها بطور قطع زمانی اثربخش هستند که به اهداف سیاسی‌شان دست یابند، اما با توجه به ضعف فیزیکی موجود، آنها همچنین می‌توانند هنگامی که هزینه‌ها را به هدفشان تحمیل می‌کنند و یا تعدادشان را از طریق جذب نیرو گسترش می‌دهند، «اثربخش» باشند.

۳- سیاست مبارزه با تروریسم می‌تواند بی‌اثر و کارآمد باشد، در پرونده‌ای دولت بدون تحمیل هزینه‌ای بر سر خواسته‌های یک تروریست سازش کند، اما چنین موردی نادر خواهد بود، چراکه سازش‌ها محتملاً هزینه‌هایی را بر دولت تحمیل خواهند کرد.

۴- چودهوری و کریس (۲۰۱۰) یک تیپولوژی از نحوه نمایش تروریست‌ها توسط بازیگران دولت را تهیه کرده‌اند.

۵- رهبران اوتوکراتیک آن سؤال را هم مطرح نمی‌کنند، چراکه اگر آنها قادر به حذف خطر تروریسم نباشند، ممکن است دیگران این جسارت را به خود راه دهند که عضو تروریست‌ها شوند یا به روش‌های دیگر اعتراض کنند.

۶- بودجه وزارت امنیت داخلی ایالات متحده در واقع صرف حفاظت از یک باغ وحش در آلاباما شد (لیپتون ۲۰۰۶).

۷- این موضوع همچنین امکان به چالش کشیدن سیاست مبارزه با تروریسم در دادگاه‌ها را محدود می‌کند. در حالیکه نظام قضایی قطعاً به کنترل سیاست مبارزه با تروریسم می‌پردازد، تمرکز ما بر لزوم تقابل سیاسی معطوف است. با تشکر از تیری بالزاک برای به چالش کشیدن ما در این خصوص.

۸- یک دلیل سوم و بدبینانه وجود دارد: غیرنظامیان از اینکه تحت نظر هستند ممکن است کاملاً خوشحال باشند، یا حداقل بی‌تفاوت باشند. آنها مکان خود را پیش‌تر به واسطه رسانه‌های اجتماعی به اشتراک گذارده‌اند، ترجیحات خود را در موتورهای جستجویی چون گوگل فاش ساخته‌اند، موتورهای جستجویی که متعاقباً این ترجیحات را به خرده فروشان دیگر می‌فروشند و

سیاست مبارزه با تروریسم را نباید به عنوان ستیز خیر و شر درک و دنبال کرد؛ بلکه به‌عنوان ستیز میان سرمایه گذاری برای وسایل نقلیه هوایی بدون سرنشین، خدمات اجتماعی و پارک‌های ملی در نظر آورد. این‌ها در نهایت انتخاب‌هایی سیاسی هستند، اما لازم است که به این شکل درک شوند.

### تشکر و قدردانی

مراتب تشکر و قدردانی خود را نسبت به دانیلا پیژیو و فرانچسکا ولتر برای دعوت سخاوتمندانه‌شان، شرکت کنندگان در کارگاه، علی‌الخصوص الویرا روزرت برای نظرات راه‌گشایش و ویراستاران برای حمایتشان اعلام می‌داریم.

### یادداشت‌ها

۱- مطابق قرارداد، ما تروریسم را به عنوان استفاده از خشونت توسط بازیگران غیردولتی نسبت به غیرنظامیان و بازیگران دولتی و تحت عنوان «برنامه سیاسی» تعریف می‌کنیم. یک گروه تروریستی سکویی است برای یک برنامه سیاسی و اعضای یک گروه تروریستی ممکن است به‌طور رسمی وابسته به گروه دیگری باشند یا نباشند و یا در تماس مستقیم با رهبر گروه باشند و تحت کنترل رهبری گروه باشند. تعداد حملات تروریستی در نوسان بوده است، اما سه روند متفاوت وجود دارد: یک روند افزایشی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، یک کاهش بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۱ و رشد بعدی تا دقیقاً زیر سطح اوج حملات در سال ۱۹۹۰. به‌طور کلی، حملات تروریستی در سطح جهانی از کمتر از هزار مورد در سال ۱۹۷۰ به بیش از چهار هزارمورد در سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. این اطلاعات برگرفته از پایگاه داده‌های تروریسم جهانی، دانشگاه مریلند است.



- 8- Bush, G. W. (2001b). *Statement by President George W. Bush Before the 56th Regular Session of the UN General Assembly on November 10, 2001*. New York: US Department of State, November 10.
- 9- Chowdhury, A., and R. Krebs. (2010). "Talking About Terror: Counterterrorist Campaigns and the Logic of Representation." *European Journal of International Relations* 16 (1): 125–150.
- 10- Cronin, A. K. (2006). "How Al-Qaida Ends: The Decline and Demise of Terrorist Groups." *International Security* 31 (1): 7–48.
- 11- Hoffman, B. (2006). *Inside Terrorism*. New York: Columbia University Press.
- 12- Kilcullen, D. (2009). *The Accidental Guerilla: Fighting Small Wars in the Midst of a Big One*. New York: Oxford University Press.
- 13- Kydd, A., and B. Walter. (2006). "The Strategies of Terrorism." *International Security* 31 (1): 49–80.
- 14- Lipton, E. (2006). "Come One, Come All, Join the Terror Target List." *New York Times*, July <http://www.nytimes.com/2006/07/12/washington/12assets.html>.
- 15- Mueller, J. (2005). "Six Rather Unusual Propositions About Terrorism." *Terrorism and Political Violence* 17 (4): 487–505.
- 16- Mueller, J. (2006). *Overblown: How Politicians and the Terrorism Industry Inflate National Security Threats, and Why We Believe Them*. New York: Simon and Schuster.
- 17- Pape, R. (2005). *Dying to Win: The Strategic Logic of Suicide Terrorism*. New York: Random House.
- 18- Sageman, M. (2004). *Understanding Terror Networks*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- 19- Senadhira, S. (2005). "Sri Lanka to Mobilize World Support Against LTTE Terrorism." *Asian Tribune*, August 17. <http://www.asiantribune.com/sri-lanka-mobilize-world-support-againstltte-terrorism>.
- 20- Shapiro, J., and D. Siegel. (2012). "Moral Hazard, Discipline, and the Management of Terrorist Organizations." *World Politics* 64 (1): 39–78.

افراد عموماً از پاسخ‌دهی به بررسی‌های نظرسنجی راضی هستند. گفتن این موضوع به مردمی که آگاهانه اقدام به افشای اطلاعاتشان می‌کنند که کسی مراقب آنها است، به نظر بعید می‌آید که موجب آزردهی و تحریکشان شود.

### نکاتی در خصوص مشارکت کنندگان

آرجون چودهوری استادیار دانشگاه بریتیش کلمبیا است، که وی در سال ۲۰۱۰ از آنجا به دپارتمان علوم سیاسی راه یافت. تحقیق جاری وی بر استراتژی‌های بقای اتوکراتیک، تأثیرات مبارزات ضدشورش و گذار از امپریال به سیستم بین‌المللی متمرکز است. اسکات فیتزسیمونز در سال ۲۰۱۳ پس از فعالیت به‌عنوان عضو شورای تحقیق تحصیلات تکمیلی علوم اجتماعی و انسانی در دانشگاه بریتیش کلمبیا به دانشگاه لیمریک ملحق شد. تخصص او در زمینه رفتار نیروهای مسلح و استفاده از نیرو در درگیری‌های معاصر است.

### فهرست منابع

- 1- Abrahms, M. (2006). "Why Terrorism Does Not Work." *International Security* 31 (2): 42–78.
- 2- Abrahms, M. (2012). "The Political Effectiveness of Terrorism Revisited." *Comparative Political Studies* 45 (3): 366–393.
- 3-BBC News. (2009). "Sri Lanka Leader Hails 'Victory'." *BBC News*, May 19. Accessed May 30, 2013. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/8056752.stm>.
- 4- Bueno de Mesquita, E. (2005). "The Quality of Terror." *American Journal of Political Science* 49 (3): 515–530.
- 5- Bueno de Mesquita, E. (2007). "Politics and the Suboptimal Provision of Counterterror." *International Organization* 61 (1): 9–36.
- 6- Buerk, R. (2008). "Sri Lanka Ceasefire Formally Ends." *BBC News*, January 16. [http://news.bbc.co.uk/2/hi/south\\_asia/7190209.stm](http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/7190209.stm).
- 7- Bush, G. W. (2001a). *Address to a Joint Session of Congress and the American People*. Washington, DC: Office of the President of the United States, September 20.